

# بررسی انواع هم معنایی میان فعلهای ساده فارسی و متناظر صوری-معنایی مرکب آن‌ها

سپیده عبدالکریمی\*

استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

دریافت: ۹۴/۱/۱۶ پذیرش: ۹۴/۴/۱۴

## چکیده

پژوهش حاضر پژوهشی معنی‌شناختی است که به‌منظور بررسی معنایی فعلهای ساده زبان فارسی و متناظرهای مرکب صوری-معنایی آن‌ها صورت گرفته است، تا مشخص شود از میان انواع گوناگون هم‌معنایی، کدام انواع میان فعلهای یادشده برقرار است و کدام انواع میان آن‌ها برقرار نیست. در این بررسی، نخست، طرز تلقی نگارنده از فعل ساده و مرکب بیان شده و سپس، اشاره‌ای کلی به روش‌های ساخت افعال مرکب از متناظر ساده آن‌ها شده است. پس از آن، انواع تناظر میان فعلهای ساده و مرکب معرفی شده‌اند. پس از بحثی کوتاه درباره انواع گوناگون هم‌معنایی، کوشش شده به صورت مستدل و با ارائه نمونه، انواع گوناگون هم‌معنایی مشخص شوند و اینکه کدام نوع یا انواع هم‌معنایی میان فعلهای ساده زبان فارسی و متناظرهای صوری-معنایی مرکب آن‌ها برقرار است. برای دستیابی به این هدف، آن گروه از فعلهای ساده فارسی که دارای متناظرهای صوری-معنایی مرکب‌اند، از فرهنگ سخن برگرفته شده‌اند و پیکرۀ مورد بررسی را در این مختصر تشکیل داده‌اند. با بررسی این پیکره که ۳۶۳ فعل دارد و در انتهای، در بخش پیوست آمده، مشخص شده است که هم‌معنایی مطلق و ضمنی میان فعلهای یادشده نیست؛ اما سایر انواع هم‌معنایی میان آن‌ها برقرار است.

کلیدواژه‌ها: تحلیل معنایی، هم‌معنایی، فعل ساده، فعل مرکب، متناظر صوری-معنایی.

## ۱. مقدمه

فعل مرکب در زبان فارسی از مباحث بحث برانگیز دستوری است که دستورنویسان و زبان‌شناسان به بحث و بررسی درباره آن پرداخته‌اند و آن گروه از زبان‌پژوهانی که به وجود فعل مرکب در زبان فارسی قائل‌اند، معیارهای کوناگونی را برای تعریف فعل مرکب به‌دست داده‌اند. در پژوهش حاضر می‌باشد می‌دانند که زیر نکاتی که بحث درباره آن‌ها در دستور کار نگارنده قرار داشته است، تعریف فعل مرکب را دربرنمی‌گرفتند. همچنین، درباره فعل‌های ساده‌ای که در ساختمان فعل مرکب سازه فعلی واقع شده‌اند، بحث نشده است (برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک. عموزاده و بهرامی ۱۳۹۱: ۱۶۹-۱۲۹). با وجود این، از آنجا که طرز تلقی وی از فعل مرکب اختصاص یافته است و پس از آن، به انواع تناظر میان فعل‌های ساده زبان فارسی و فعل‌های مرکبی که متناظر آن‌ها به شمار می‌رفته‌اند، اشاره شده است. سپس، با برشمودن انواع هم معنایی و اشاره به دیدگاه معنی‌شناسانی که آرای آن‌ها از پاراجای ترین آرا در این باره بوده است، انواع هم معنایی میان فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهای مرکب صوری-معنایی آن‌ها بررسی شده است تا مشخص شود چه نوع یا انواعی از هم معنایی میان این گروه از فعل‌ها برقرار است. بنابراین، هدف اصلی نگارنده در این پژوهش آن بوده است که مشخص کند، کدام انواع هم معنایی میان افعال ساده و متناظر (های) صوری-معنایی مرکب آن‌ها وجود دارد. چنین می‌نماید که همه انواع هم معنایی جز هم معنایی مطلق و هم معنایی ضمنی میان فعل‌های مورد بررسی وجود داشته است. نتایج این پژوهش را می‌توان در آموزش معنی‌شناسی و نیز در آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان به کاربرد.

## ۲. پیشینه پژوهش

با توجه به اینکه فعل مرکب از مباحث بحث برانگیز دستور زبان فارسی است، پژوهش‌های انجام‌شده درباره آن نیز در میان پژوهش‌های زبان‌شناسی فارسی قابل ملاحظه است. فعل مرکب در آثار دستورنویسان و زبان‌شناسان ایرانی و غیر ایرانی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؛ از میان آن‌ها می‌توان به کتاب *حليه الانسان و حليه اللسان* اثر ابن‌مها، دانشمند

زمانِ تیمور لنگ و نیز آثارِ لازار<sup>۱</sup> (۱۹۵۷)، لمبتوون<sup>۲</sup> (۱۹۶۶)، قریب و دیگران (۱۳۵۰)، ویندفور<sup>۳</sup> (۱۹۷۹)، همایون‌فرخ (۱۳۶۴)، خانلری (۱۳۷۳ و ۱۳۷۷)، گلدبرگ<sup>۴</sup> (۲۰۰۴ & ۱۹۹۶)، طباطبایی (۱۳۷۶)، وحیدیان کامیار (۱۳۷۸)، ماهوتیان (۱۳۷۸)، زاهدی (۱۲۸۰)، فامیلی<sup>۵</sup> (۲۰۰۳)، مشکوۀ‌الدینی (۱۳۸۴)، دبیرمقدم (۱۳۸۴)، کریمی‌دوستان (۲۰۰۸)، مولر<sup>۶</sup> (۲۰۰۹)، ارکان (۱۳۸۶) و باطنی (۱۳۸۸) اشاره کرد.

### ۳. مفاهیم نظری

در این بخش، نگارنده موضع خود را دربارهٔ فعل ساده و مرکب در زبان فارسی مشخص کرده است تا به‌این‌ترتیب، مبنای تحلیل‌های ارائه‌شده در بخش‌های دیگر مقاله، برای خواننده روشن باشد.

#### ۱-۳. فعل ساده و فعل مرکب

فعل ساده در این پژوهش فعلی درنظر گرفته شده است که به لحاظ واژی، یک واژهٔ منفرد باشد و با واژه‌ای دیگر همراه نشده باشد. فعل ساده ازنظر نگارنده، دارای ساختار تکوازی ساده نیست – یعنی تنها از یک تکواز ساخته نشده است – اما چنان‌که پیش‌تر هم ذکر شد، از آنجا که با واژه‌ای دیگر از زبان همراه نیست، دستخوش افزایش یا کاهش معنایی قابل‌ملاحظه‌ای نیز نشده است. بنابراین، فعل ساده به‌لحاظ واژی، واژه‌ای منفرد است و به‌لحاظ معنایی، در عین حال که می‌تواند نمایانگر چندمعنایی در زبان باشد، بدليل همراه‌بودن با واژه‌ای دیگر، دستخوش افزایش یا کاهش معنایی قابل‌ملاحظه‌ای نشده است.

در این پژوهش، به پیروی از دبیرمقدم (۱۳۸۴: ۱۵۰)، فعلی مرکب درنظر گرفته شده است که ساختمان واژی آن ساده نباشد. به‌بیان دیگر، فعل مرکب ازنظر نگارنده فعلی است که حاصل همراه‌شدنِ واژه‌ای – که ممکن است متعلق به یکی از مقوله‌های دستوری گوناگون زبان، جز فعل باشد – با یکی از افعال ساده است. فعل ساده در این صورت، سازهٔ فعلی نامیده می‌شود. سازهٔ فعلی با توجه به مؤلفه‌های معنایی واژه‌ای که با آن همراه شده است، اغلب دستخوش کاهش معنایی<sup>۷</sup> می‌شود، البته مسئلهٔ افزایش معنایی<sup>۸</sup> سازهٔ فعلی را نیز نباید از نظر دور داشت. در واقع، دربارهٔ برخی از فعل‌های مرکب زبان فارسی که سازهٔ غیرفعلی

به کاررفته در آن‌ها، واژه‌ای تابو به شمار می‌رود، با حذف واژه مذکور — یعنی سازهٔ غیر فعلی — عنصر فعلی دستخوش افزایش معنایی می‌شود و کاربرد آن به تنایی نیز، حالت تابو به خود می‌گیرد. بنابراین، به باور نگارنده کاربرد اصطلاح «فعل سنگین»<sup>۹</sup> در برابر اصطلاح «سازهٔ فعلی» دور از ذهن و مغایر با تحلیل‌های معنایی نیست و به این ترتیب، در مواردی که سازهٔ فعلی دستخوش کاهش معنایی شود، با «فعل سبک»<sup>۱۰</sup> سروکار داریم و در مواردی که سازهٔ فعلی دستخوش افزایش معنایی شود، با فعل سنگین سروکار داریم. برای دوری از کاربرد دو اصطلاح متفاوت و به دلیل تأثیرپذیری معنایی فعل به کاررفته در ساختمان فعل مرکب از سازهٔ غیر فعلی، و نیز دیگر واحدهای زبانی همنشین با آن بر روی محور همنشینی، اصطلاح سازهٔ فعلی به کار خواهد رفت. نکته‌ای که تأکید بر آن، در پایان این بحث ضروری می‌نماید، این است که در تحلیل‌ها، بدون در نظر گرفتن فعل‌های «بودن» و «شدن» به منزلهٔ سازهٔ فعلی، از آن‌رو است که پس از ساختن صفت مفعولی از هریک از افعال گذرای زبان فارسی و همراه کردن آن با یکی از دو فعل مذکور، و یا با همراه کردن یکی از واژه‌های متعلق به مقولهٔ دستوری صفت با یکی از دو فعل یادشده، شمار فعل‌های مرکب فارسی به بی‌نهایت خواهد رسید و این امر، اصل محدود بودن واژه‌های یک زبان را در یک برههٔ زمانی معین، به چالش می‌کشد؛ زیرا همراه شدن صفت با دو فعل نامبرده، منجر به تشکیل ساختن اسنادی می‌شود که در آن، فعل‌های «بودن» و «شدن» نقش فعل ربطی<sup>۱۱</sup> را ایفا می‌کنند.

## ۲-۳. روش‌های ساخت فعل مرکب از فعل ساده متناظر

می‌توان روش‌های واژه‌سازی ذیل را انواع روش‌های ساخت فعل مرکب از فعل ساده متناظر با آن دانست.

۱. ستاک حال فعل ساده + سازهٔ فعلی: افت [افتادن / افتیدن] + کردن ← افت کردن
۲. ستاک گذشته فعل ساده + -e + سازهٔ فعلی: آغشت [آغشتن] + -e + کردن ← آغشت کردن
۳. ستاک حال فعل ساده + سازهٔ فعلی: آمار [آماردن / آماریدن] + گرفتن ← آمار گرفتن
۴. ستاک حال فعل ساده + -i + سازهٔ فعلی: آگاه [آگاهیدن / آگهیدن] + -i ← آگاهی

## یافتن

۵. ستاک حال فعل ساده + ستاک حال سازهٔ فعلی  $i^- +$  سازهٔ فعلی  $i^- +$  آمار [آماردن / آماریدن] + گیر [گرفتن]  $i^- +$  کردن  $\leftarrow$  آمارگیری کردن
۶. ستاک گذشتهٔ فعل ساده  $i^- + e^-$  سازهٔ فعلی: رسید [رسیدن]  $+ -(g)i^- + e^-$  کردن  $\leftarrow$  رسیدگی کردن
۷. ستاک حال فعل ساده  $e\check{s}^- +$  پسوند  $e\check{s}$  سازهٔ فعلی: آموز [آموختن]  $-e^- +$  دادن / دیدن  $\leftarrow$  آموزش دادن / آموزش دیدن
۸. ستاک حال فعل ساده  $\hat{a}n^- +$  سازهٔ فعلی: آویز [آویختن]  $+ \hat{a}n^- +$  کردن  $\leftarrow$  آویزان کردن
۹. ستاک حال فعل ساده  $e^- +$  سازهٔ فعلی: انگیز [انگیزیدن]  $+ e^- +$  دادن  $\leftarrow$  انگیزه دادن
۱۰. ستاک حال فعل ساده  $i^- +$  سازهٔ فعلی: تند [تندیدن]  $i^- +$  کردن  $\leftarrow$  تندی کردن
۱۱. حرف اضافه + ستاک حال فعل ساده + سازهٔ فعلی: به + انجام [انجامیدن]  $+ رساندن \leftarrow$  به انجام رساندن
۱۲. حرف اضافه + ستاک گذشتهٔ فعل ساده + سازهٔ فعلی: به + تاخت [تازاندن]  $+ آوردن \leftarrow$  به تاخت آوردن
۱۳. حرف اضافه + مصدر فعل ساده + سازهٔ فعلی: به + تاختن [تازاندن]  $+ آوردن \leftarrow$  به تاختن آوردن
۱۴. حرف اضافه + ستاک حال فعل ساده  $e\check{s}^- +$  پسوند  $e\check{s}$  سازهٔ فعلی: به + چرخ [چرخاندن]  $+ آوردن \leftarrow$  به چرخش آوردن
۱۵. ستاک حال فعل ساده  $+ چرخاندن$  صفت‌ساز  $-ande +$  پسوند اسم‌ساز  $i^- (g) - +$  سازهٔ فعلی: بخش [بخشیدن]  $+ -ande + (g)i^- +$  کردن  $\leftarrow$  بخشندگی کردن
۱۶. ستاک گذشتهٔ فعل ساده  $o^- +$  ستاک حال فعل ساده + سازهٔ فعلی: پخت [پختن]  $+ 0^- +$  پز [پختن]  $+$  کردن  $\leftarrow$  پخت و پز کردن
۱۷. مصدر فعل ساده + سازهٔ فعلی: تاختن [حمله و هجوم بردن]  $+ آوردن \leftarrow$  تاختن آوردن
۱۸. ستاک حال فعل ساده + ستاک حال فعل ساده + سازهٔ فعلی: خر [خریدن]  $+ خر$

[خریدن] + کردن ← خرخر کردن

۱۹. ستاک گذشته فعل ساده +  $\text{ar}$  + سازه فعلی: کشت [کشتن] +  $\text{ar}$ - + کردن ← کشتار  
کردن

شاید چنین نماید که ارائه این ساختها، بهویژه در پژوهش حاضر، توضیح واضحات باشد. نگارنده صرفاً سعی بر آن داشته است تا این راه، به صورت کوتاه، به ذکر مطالبی پیردازد که گویی طرح آن در پژوهشی مرتبط با افعال ساده و مرکب فارسی ضرورت دارد.

### ۳-۳. انواع تناظر میان فعل‌های ساده و مرکب فارسی معاصر معیار

با توجه به نوع ارتباط معنایی و ساختواری میان فعل‌های ساده و مرکب، می‌توان سه نوع تناظر میان این فعل‌ها درنظرگرفت. در حالت نخست، صرفاً تناظر صوری میان فعل‌های ساده و افعال مرکب مرتبط با آن‌ها دیده می‌شود. در این حالت، تصور ارتباط تنگاتنگ معنایی میان افعال ساده و متناظر مرکب آن‌ها دور از ذهن می‌نماید. مانند دو فعل ساده و مرکب «دیدن» و «دید زدن» که نمی‌توان «دید زدن» را معادل معنایی یا هم‌معنی «دیدن» درنظرگرفت. هرچند نمی‌توان منکر وجود رابطه معنایی میان این دو فعل شد؛ میان این دو فعل قطعاً ارتباطی ساختواری وجود دارد، یعنی می‌توان روند ساخته شدن «دید زدن» را از «دیدن» از دیدگاه ساختواری پی‌گرفت و توصیف کرد. بنابراین، آن‌ها را متناظرهای صوری یکدیگر می‌دانند. در حالت دوم، می‌توان میان یک فعل ساده و متناظر مرکب آن ارتباطی معنایی قائل شد، بدون اینکه ارتباطی ساختواری میان دو فعل وجود داشته باشد. برای نمونه، می‌توان دو فعل «آفریدن» و «هست کردن» / «خلق کردن» را آورد که متناظرهای معنایی یکدیگراند؛ اما ارتباط ساختواری میان این دو صورت زبانی وجود ندارد. بنابراین، آن‌ها را متناظرهای صوری یا صوری-معنایی یکدیگر نمی‌دانند؛ بلکه متناظرهای معنایی به‌شمار می‌آورند. در حالت سوم، می‌توان میان فعل ساده و متناظر مرکب آن، هم به وجود ارتباط صوری قائل شد و هم به وجود ارتباط معنایی؛ مانند دو فعل «آزمودن» و «آزمون کردن» که افزون بر داشتن ارتباط صوری، دارای ارتباط معنایی نیز هستند و از همین‌رو، می‌توان آن‌ها را متناظرهای صوری-معنایی یکدیگر دانست. بنابر آنچه گفته شد، سه گونه تناظر میان فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهای مرکب آن‌ها می‌توان درنظرگرفت که عبارت‌اند از تناظر صوری، تناظر معنایی و تناظر صوری-معنایی.

### ۳-۴. هم‌معنایی و انواع آن

با توجه به تقسیم‌بندی انواع هم‌معنایی از دیدگاه معنی‌شناسان، روشن است که معیارهای آنان برای بودست‌دادن طبقه‌بندی‌های مذکور عیناً منطبق بر یکدیگر نیستند. صفوی (۱۳۸۳: ۱۰۸-۱۰۹) هم‌معنایی را به انواع بافت‌مقید<sup>۱۲</sup>، تحلیلی<sup>۱۳</sup> و ضمنی<sup>۱۴</sup> تقسیم می‌کند و بر این باور است که در هم‌معنایی بافت‌مقید، دو واژه در بافتی خاص می‌توانند جایگزین یکدیگر شوند و به‌جای هم به‌کار روند. در هم‌معنایی تحلیلی یک واژه با عبارتی که دربردارنده مؤلفه‌های معنایی آن واژه است، هم‌معنی به‌شمار می‌آید و درنهایت، در هم‌معنایی ضمنی، دو یا چند واژه را می‌توان هم‌معنی ضمنی تلقی کرد، درصورتی‌که برای آن‌ها یک معنی ضمنی درنظر گرفته شود که در آن معنی ضمنی با یکدیگر اشتراک داشته باشد. لاینز (۱۳۹۱: ۹۲) انواع هم‌معنایی را نسبی<sup>۱۵</sup>، تقریبی<sup>۱۶</sup> و مطلق<sup>۱۷</sup> می‌داند و بر این نکته تأکید می‌کند که هم‌معنایی نسبی و هم‌معنایی تقریبی را نباید یکی پنداشت. هم‌معنایی نسبی با التفات به مسئله شمول معنایی تعریف می‌شود؛ به‌این ترتیب که اگر دو واژه در رابطه شمول معنایی متقاضی قرار داشته باشند، هم‌معنی نسبی به‌شمار می‌روند. صفوی (۱۳۹۱: ۳۶) در تعریف هم‌معنایی نسبی می‌نویسد: «اگر  $X$  زیرشمول  $Y$  باشد و  $Y$  نیز زیرشمول  $X$  قرار گیرد،  $X$  و  $Y$  هم‌معنی نسبی‌اند». درباره هم‌معنایی تقریبی باید توجه داشت که این رابطه مفهومی با التفات به مسئله حوزه‌های معنایی<sup>۱۸</sup> تعریف می‌شود؛ به‌این ترتیب که دو واژه که در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرند، دست‌کم در یکی از مؤلفه‌های معنایی‌شان با هم متفاوت‌اند و همین امر سبب می‌شود، دو واژه‌ای را که با هم هم‌معنی تقریبی‌اند، نتوان در همه بافت‌ها جایگزین یکدیگر کرد. براساس تعاریف ارائه شده از هم‌معنایی، می‌توان به این نتیجه رسید که دو واژه را که هم‌معنی بافت‌مقید و یا هم‌معنی ضمنی تلقی می‌شوند، می‌توان هم‌معنی‌های تقریبی به‌شمار آورد؛ زیرا هنگامی که در بافتی خاص می‌توان دو یا چند واژه را هم‌معنی بافت‌مقید یکدیگر به‌شمار آورد، آن دو یا چند واژه در آن بافت خاص دارای دست‌کم یک مؤلفه معنایی مشترکی هستند؛ اما در عین حال، دست‌کم یک معنی وجود خواهد داشت که آن دو یا چند واژه در آن معنی با یکدیگر متفاوت خواهند بود و همین تفاوت سبب می‌شود، آن‌ها هم‌معنی‌های تقریبی به‌شمار روند. افزون‌بر هم‌معنایی بافت‌مقید، هم‌معنایی ضمنی را نیز می‌توان گونه‌ای از هم‌معنایی تقریبی دانست؛ زیرا در هم‌معنایی ضمنی معنی ضمنی‌ای که برای دو یا چند

واژه درنظر گرفته می‌شود، تنها معنی مشترک آن واژه‌ها به شمار می‌رود و سایر معانی آن واژه‌ها با یکدیگر متفاوت خواهد بود. برای نمونه، دو واژه «یک» و «بیست» تنها زمانی با هم هم معنی‌اند که معنی ضمنی «عالی» برای آن‌ها مدنظر باشد؛ معنی‌ای که برای هریک از دو واژه یادشده معنی ضمنی به شمار می‌رود و بدون درنظر گرفتن این معنی ضمنی به عنوان معنی مشترک برای آن‌ها، این دو واژه هم معنی یکدیگر به شمار نمی‌آیند. لاینز (۱۳۹۱: ۱۹۰) گونه دیگری از هم معنایی را با نام هم معنایی توصیفی<sup>۱۴</sup> معرفی می‌کند و بر این باور است که اگر شمول معنایی را استلزم یکسویه<sup>۱۵</sup> درنظر بگیریم، آن‌گاه، زمانی می‌توانیم بگوییم با هم معنایی توصیفی سروکار داریم که استلزم، دوسویه<sup>۱۶</sup> باشد. آنچه درنظر نگارنده بایسته تأکید است، اینکه اگر دو یا چند واژه، هم معنی توصیفی باشند، هم معنی مطلق به شمار نمی‌روند؛ زیرا شرط سومی که لاینز (همان: ۹۲-۹۳) برای هم معنایی مطلق درنظر می‌گیرد، الزاماً محقق نمی‌شود و دلیل این امر آن است که بافت یا بافت‌هایی وجود دارند که هم معنی‌های توصیفی نمی‌توانند در آن‌ها جایگزین یکدیگر شوند و این محدودیت، خود، ناشی از تفاوت معنی عاطفی واژه‌ای است که هم معنی توصیفی‌اند. بنابراین، هم معنایی تحلیلی گونه‌ای از هم معنایی نسبی است. گونه دیگر هم معنایی نسبی را می‌توان رابطه مفهومی شمول معنایی دانست که منجر به پدید آمدن استلزم معنایی میان دو جمله می‌گردد؛ هرچند که این استلزم یکسویه خواهد بود، نه دوسویه. کروز (2004: 154) هم معنایی دو واحد زبانی را میزان بیشتر شباهت‌های معنایی آن‌ها نسبت به تفاوت‌های معنایی‌شان می‌داند. او انواع هم معنایی را در سه گروه قرار می‌دهد و به وجود سه نوع هم معنایی با نام‌های هم معنایی مطلق، هم معنایی گزاره‌ای<sup>۱۷</sup> و هم معنایی تقریبی قائل است. کروز (همانجا) در وجود مطلق تردید می‌کند و بر این باور است که وجود دو واحد زبانی که هم معنی مطلق یکدیگر باشند، اگر ناممکن نباشد، بسیار نادر است. او هم معنایی گزاره‌ای را با التفات به مسئله استلزم معنایی تعریف می‌کند؛ به این ترتیب که دو واحد زبانی اگر هم معنی گزاره‌ای باشند، می‌توانند در هر عبارتی به جای هم به کار روند و هنگامی که آن عبارت با شرایط مشروط به صدق محک بخورد، ارزش صدق یا کذب آن با جایگزینی آن دو واحد زبانی تغییر نخواهد کرد؛ یعنی اگر یک جفت هم معنی گزاره‌ای داشته باشیم که یکی از این جفت در یک جمله به کار رود و دیگری در جمله‌ای دیگر، آن‌گاه آن دو جمله در رابطه استلزم معنایی با یکدیگر قرار

خواهند گرفت. او معتقد است تفاوت‌های معنایی دو واحد زبانی که هم‌معنی تقریبی یکدیگر به‌شمار می‌روند، باید یا کینه<sup>۳۳</sup> باشند یا در پس‌زمینه<sup>۳۴</sup> قرار داشته باشند. لینز (2002: 46) هم‌معنایی را یکسانی معنی می‌داند و بر این باور است که هم‌معنایی به معنی واقعی کلمه هم‌معنایی کامل یا تام<sup>۳۵</sup> خواهد بود که در این صورت، تقریباً هیچ‌گاه حاصل نمی‌شود. اگر دو واحد زبانی هم‌معنایی تام باشند، باید دارای معنی بیانی، اجتماعی و توصیفی یکسان و برابر باشند؛ درغیراین‌صورت، دو واژه هم‌معنی نسبی<sup>۳۶</sup> خواهند بود. پالمر (۱۳۹۱: ۱۰۵) هم‌معنایی را یکسانی معنا می‌داند؛ اما در عین حال بر این باور است که هم‌معنایی واقعی میان واژه‌ها وجود ندارد و هیچ دو واژه‌ای دقیقاً دارای یک معنی نیستند (همان: ۱۰۷). درباره انواع هم‌معنایی در این بخش، به دو دلیل توضیح داده شده است؛ نخست اینکه تحلیل داده‌های موردبررسی براساس این نوع از روابط مفهومی انجام گرفته است و دوم اینکه هم‌معنایی، چنان‌که پیش‌تر نیز ذکر شده است، از مباحثی است که معنی‌شناسان درباره آن نظراتی ارائه کرده‌اند که متمایز از هم و بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند.

#### ۴. تحلیل داده‌ها

هدف این پژوهش بررسی انواع هم‌معنایی، صرفاً میان فعل‌های ساده و مرکبی که متناظره‌ای صوری-معنایی یکدیگر به‌شمار می‌رفته‌اند، بوده است. محدود کردن پژوهش، به بررسی چنین پیکره‌ای به این دلیل بوده است که نخست، انواع گوناگون هم‌معنایی میان فعل‌های مرکب و ساده متناظر مشاهده شود و دوم، برای محدود کردن پیکره موردبررسی، با توجه به محدودیت حجم مقاله، می‌بایست صرفاً گروهی از افعال مرکب بررسی شوند. این گروه از افعال مرکب ویژگی موردنظر در بررسی حاضر را نشان داده‌اند. به‌ایمن‌منظور، فعل‌های ساده‌ای که شمار آن‌ها به ۳۶۳ فعل رسیده و دارای متناظر صوری-معنایی مرکب (ر.ک-۲-۳) بوده‌اند از فرهنگ سخن استخراج شده‌اند. این فهرست ۳۶۳ عضوی به‌صورت پیوست در انتهای مقاله آمده است. در زیربخش‌های دیگر برقراری یا عدم برقراری هریک از انواع هم‌معنایی میان فعل‌های ساده و متناظره‌ای صوری-معنایی مرکب آن‌ها به‌صورت مستدل بررسی شده است.

#### ۱-۴. هم معنایی مطلق / تام

پس از بررسی پیکرهٔ تهیه شده از افعال سادهٔ فارسی و متنظرهای صوری - معنایی مرکب آن‌ها و نیز، بنابر آنچه در بخش ۲-۴ دربارهٔ هم معنایی و انواع آن مطرح شد، می‌توان به این نتیجه رسید که هم معنایی مطلق یا تام میان هیچ‌یک از فعل‌های ساده و متناظر(های) صوری - معنایی مرکب آن‌ها وجود ندارد؛ مهم‌ترین دلیل عدم مشاهدهٔ هم معنایی مطلق میان فعل‌های یادشده آن است که نظام زبان فارسی همهٔ این فعل‌ها را در خود نگهداشته است و هیچ‌یک را به دلیل وجود دیگری بیرون نراند است. این امر به نوبهٔ خود مؤید آن است که هریک از واحدهای این نظام زبانی ارزش<sup>۷۷</sup> ویژهٔ خود را داردند. ارزش ویژهٔ هر واحد زبانی همان نقشی است که آن واحد در نظام زبان ایفا می‌کند. هم معنایی مطلق نه تنها میان افعال ساده و متناظرهای صوری - معنایی مرکب آن‌ها وجود ندارد؛ بلکه میان هیچ دو واحد زبانی‌ای که هم‌معنی تلقی شوند، نیز موجود نیست. دلیل این ادعا، افزون بر مواردی که صفوی (۱۳۸۲: ۱۰۶-۱۱۰) برمی‌شمارد، باقی‌ماندن واحدهای زبانی یادشده در نظام زبان است که هم‌پای هم به حیات خود در این نظام ادامه می‌دهند و این نکتهٔ خود، از ایفای نقش‌های متفاوت توسط آن‌ها حکایت می‌کند. اگر قرار بود دو واحد درونِ نظام یک زبان، نقش‌های عیناً یکسانی ایفا کنند و به بیان دیگر، ارزش عیناً یکسانی داشته باشند، برخلاف صرفهٔ اقتصادی می‌بود که هر دو واحد هم‌پای هم درون نظام زبان به حیات خود ادامه دهند. بنابراین چنان‌که مشهود است، با وجود آنکه فعل‌های ساده مورد بحث با متناظرهای صوری - معنایی خود در جاتی از هم‌پوشانی معنایی را نشان می‌دهند، این هم‌پوشانی به هیچ‌رویی کامل نیست. یکی از دلایل عدم هم‌پوشانی کامل معنایی، تعلق دو فعل ساده و متناظر صوری - معنایی آن به دو گونهٔ زمانی متفاوت است. برای نمونه، دو فعل «خستن» و «خسته کردن» با صرف نظر از معنی «مجروح / زخمی کردن» که امروزه دیگر رایج نیست، در معنی «سببِ از دست رفتن توان و اثری کسی شدن» به جای یکدیگر به کار نمی‌رود؛ زیرا فعل «خستن» نزد فارسی‌زبانان، برخلاف «خسته کردن» به گونهٔ زبانی‌ای کهن تعلق دارد و امروزه دیگر در گونهٔ معاصر معنای زبان فارسی به کار نمی‌رود. به عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان به دو فعل «آلودن» و «آلوده کردن» اشاره کرد که بسامد کاربردی فعل «آلودن» در گونهٔ زبانی ادبی به مراتب بالاتر است و در مقابل، «آلوده کردن» در زبان خودکار از بسامد کاربردی بالاتری برخوردار است. دربارهٔ دو فعل «آویختن» و «آویزان

کردن» نیز می‌توان به این نتیجه رسید که «آویختن» در گونه نوشتاری زبان فارسی بسامد کاربردی بیشتری دارد؛ درحالی‌که در گونه گفتاری زبان فارسی از بسامد کاربردی بالایی برخوردار نیست و در بافت‌ها، جای خود را به فعل «آویزان کردن» می‌دهد.

#### ۴-۲. هم‌معنایی تقریبی

اگر وجود هم‌معنایی تقریبی را نتیجه وجود بافت‌هایی دانست که امکان کاربرد یکی از جفت‌های هم‌معنی در دستکم یکی از آن‌ها وجود نداشته باشد، آن‌گاه با توجه به پیکره افعال سادهٔ فارسی و متناظرهای صوری-معنایی مرکب آن‌ها، می‌توان دریافت، بافت‌هایی وجود دارند که دستکم در یکی از آن‌ها امکان کاربرد یکی از متناظرهای خواه ساده و خواه مرکب — وجود ندارد و بنابراین، بر اساس ادعایی که در آغاز همین بخش مطرح شد، می‌توان نوع هم‌معنایی موجود میان این متناظرهای را هم‌معنایی تقریبی دانست؛ زیرا دامنهٔ باهم‌آیی آن‌ها عیناً منطبق بر یکی‌گر نیست. اگر به عنوان نمونه، فعل‌های «چروکاندن»، «چروک کردن» و «چروک دادن» درنظر گرفته شوند، می‌توان دید که نخستین تفاوت کاربردی میان آن‌ها این است که دو فعل مرکب «چروک کردن» و «چروک دادن» بسامد کاربردی بیشتری نسبت به فعل سادهٔ «چروکاندن» دارند. دلیل این امر را می‌توان شفافیت معنایی بیشترِ دو فعل یادشده نسبت به متناظر صوری-معنایی سادهٔ آن‌ها دانست که همین امر، به طورکلی، کاربرد بیشتر فعل‌های مرکب را نسبت به فعل‌های ساده در گونه غیررسمی زبان فارسی توجیه‌پذیر می‌کند. شفافیت معنایی بیشتر دربارهٔ افعال مرکب به این دلیل وجود دارد که جزو فعلی فعل مرکب دربارهٔ جزو غیرفعلی، توضیح می‌دهد و آن را از نظر معنایی محدود می‌کند؛ درحالی‌که چنین توضیح محدودکنندهٔ معنی دربارهٔ افعال ساده وجود ندارد. افزون‌براین، با دقت به نوع مفعولی که با دو فعل «چروک کردن» و «چروک دادن» به کار می‌رود نیز، می‌توان به این نتیجه رسید که این دو فعل رفتار نحوی متفاوتی را از خود نشان می‌دهند؛ به این ترتیب که مفعول فعل «چروک کردن» صریح است، حال آنکه مفعول فعل «چروک دادن» می‌تواند هم صریح باشد و هم حرف‌اضافه‌ای؛ یعنی ظرفیت درون‌گروه فعلی فعل «چروک کردن» را یک گروه اسمی پر می‌کند؛ درحالی‌که ظرفیت درون‌گروه فعلی فعل «چروک دادن» را هم یک گروه حرف‌اضافه‌ای و هم یک گروه اسمی می‌تواند پُرکند. همین تفاوت‌ها به تهابی برای باقی‌ماندن

هر سه فعل در نظام زبان فارسی کفايت می‌کنند و افزون‌براین، همین مسئله سبب می‌شود این افعال از دیدگاه نحوی -معنایی دامنه باهم‌آیی<sup>۲۸</sup> متفاوتی نیز داشته باشند؛ یعنی، تفاوت رفتار نحوی دو فعل از یکسو، و تفاوت دامنه باهم‌آیی آن‌ها از سوی دیگر، سبب می‌شود بتوان به این نتیجه رسید که فعل «چروک کردن» با مفعول حرف‌اضافه‌ای باهم‌آیی ندارد. بنابراین، ملاحظه می‌شود که میان این فعل‌ها هم معنایی تقریبی برقرار است. دو فعل «بخشودن/بخشاییدن» و «بخشایش آوردن» نیز همین رفتار نحوی متفاوت را از خود نشان می‌دهند؛ به این ترتیب که ظرفیت درون‌گروه فعلی فعل «بخشودن/بخشاییدن» را گروه اسمی‌ای پر می‌کند که دارنده نقش دستوری مفعول صریح در جمله خواهد بود؛ اما ظرفیت درون‌گروه فعلی فعل «بخشایش آوردن» را یک گروه حرف‌اضافه‌ای پر می‌کند. بنابراین، می‌توان دید که به‌دلیل رفتار نحوی متفاوت این دو فعل که ناشی از ویژگی‌های متفاوت معنایی این دو است، فعل «بخشودن/بخشاییدن» با گروه اسمی باهم‌آیی دارد، حال آنکه فعل «بخشایش آوردن» با گروه اسمی باهم‌آیی ندارد و به‌جای آن با گروه حرف‌اضافه‌ای باهم‌آیی دارد؛ به این ترتیب که «کسی را بخشودن/بخشاییدن» در زبان فارسی به‌کار می‌رود؛ اما «کسی را بخشایش آوردن» امکان کاربرد نمی‌یابد و باید به‌جای آن «بر کسی بخشایش آوردن» را به‌کار برد. به عنوان نمونه‌ای دیگر، می‌توان به فعل‌های «پیوستن» و «پیوند زدن» اشاره کرد که اولی درباره دو گیاه امکان کاربرد نمی‌یابد؛ اما درباره دومی، چنان امکانی وجود دارد. برای روشن‌تر شدن مطلب می‌توان دو جمله زیر را به عنوان نمونه در نظر گرفت:

۱. باید این دو گیاه را به هم پیوند بزنیم.
۲. باید این دو گیاه را به هم بپیوندیم.

همان‌طورکه مشهود است، باهم‌آیی «پیوند زدن» و «گیاه» در زبان فارسی معمول می‌نماید؛ حال آنکه باهم‌آیی «پیوستن» و «گیاه» در جمله ۲، با وجود آنکه این دو فعل متناظره‌ای یکدیگر به‌شمار می‌آیند، معمول و مصطلح نمی‌نماید.

از آنجا که هم‌معنایی بافت‌مقید و ضمنی (صفوی، ۱۳۸۳: ۱۰۹-۱۰۸) را براساس توضیحات بخش ۲-۴، می‌توان گونه‌هایی از هم‌معنایی تقریبی به‌شمار آورد و نیز با توجه به شرایط برقراری هم‌معنایی تقریبی میان دو یا چند واحد زبانی از نگاه کروز (2004: 157)، می‌توان این فعل‌ها را افزون‌بر هم‌معنی‌های تقریبی، هم‌معنی‌های بافت‌مقید نیز به‌شمار آورد؛

زیرا تنها در بافت‌هایی خاص می‌توانند جایگزین یکدیگر شوند؛ به‌گونه‌ای که معنی، دستخوش تغییر قابل‌ملاحظه‌ای نشود. برقراری هم‌معنایی ضمنی میان این فعل‌ها منتفی است؛ مگر اینکه برای آن‌ها معنی ضمنی‌ای درنظر گرفته شود و این افعال در آن معنی‌ضم‌نی با یکدیگر اشتراک داشته باشند.

#### ۴-۳. هم‌معنایی نسبی

تعریف هم‌معنایی نسبی با التفات به شمار معانی یک واحد زبانی صورت می‌پذیرد؛ به‌این ترتیب که اگر شمار معانی گوناگون دو واحد زبانی را درنظر بگیریم، آن دو واحد زبانی دستکم در یکی از معانی‌شان با یکدیگر تفاوت دارند یا تعداد این معانی درباره آن دو واحد زبانی متناظر نیست. بنابراین، اگر دو واحد زبانی در یک بافت زبانی معین به‌کار روند و آن بافت از نظر معنایی مبهم شود، می‌توان دریافت که میان تعداد معانی آن دو واحد زبانی تنازع یک‌به‌یک وجود ندارد و بنابراین، میان آن‌ها هم‌معنایی نسبی برقرار است؛ زیرا تفاوت در یک جبهه از جنبه‌های متعدد معنایی آن‌ها چنین ابهامی را به‌وجود آورده است. به عنوان نمونه، با دققت به دو فعل «جوشاندن» و «جوش دادن» می‌توان دریافت که میان این دو فعل هم‌معنایی نسبی برقرار است. نمونه‌های زیر این نکته را روشن‌تر نشان می‌دهند.

۳. باید کلّها رو اول یه کم بجوشونیم.

۴. باید کلّها رو اول جوش بدیم.

با دققت به جمله‌های ۲ و ۴ می‌توان دریافت که «جوشاندن» و «جوش دادن» هم‌معنی به‌شمار می‌روند؛ اما درباره دو جمله زیر وضعیت بر همین منوال نیست:

۵. باید این زنجیرهای طلا رو اول یه جوش بدم.

درباره نمونه ۵ نمی‌توان اطمینان حاصل کرد که منظور گوینده از «جوش دادن» متصل کردن دو بخش جداشده زنجیرهای طلا بوده است، یا چنان‌که در میان طلافروشان رابط است، ریختن زنجیرها در یک ظرف حاوی آب و پودر شوینده و جوشاندن آن‌ها در مخلوط آب و مواد شوینده به‌منظور جرم‌زدایی و برآوردن زنجیرها مدنظر او قرار داشته است. ابهام جمله اخیر نشان‌دهنده آن است که «جوش دادن» دستکم یک معنی بیشتر از «جوشاندن» دارد و همین امر ابهام این جمله را به‌وجود آورده است. از نمونه‌های دیگر

می‌توان به افعال «خاراندن» و «خارش دادن» اشاره کرد. نخست، جمله‌های زیر را برای نمونه در نظر می‌گیریم:

۶. این پارچه زبر زخم را می‌خاراند.
۷. این پارچه زبر زخم را خارش می‌دهد.

جمله ۷ از ابهامی برخوردار است که در نتیجه کاربرد فعل «خارش دادن» در جمله به وجود آمده است. جمله ۷، دستکم بنابر شم زبانی نگارنده، می‌تواند دو تعبیر یا دو خوانش معنایی داشته باشد و آن دو تعبیر این است که در یک حالت، پارچه موجب برطرف شدن احساس خارش از روی زخم می‌شود و در حالت دوم، روی زخم ایجاد خارش می‌کند. بنابراین، می‌توان دید که میان «خاراندن» و «خارش دادن» نیز تناقض یک‌به‌یک معنایی وجود ندارد.

#### ۴-۴. هم معنایی گزاره‌ای

با توجه به آنچه در بخش ۲-۴ گفته شد، هم معنایی گزاره‌ای با التفات به مسئله استلزم معنایی تعریف می‌شود. بنابراین، میان افعال پیکرهٔ تهیه شده، می‌توان به وجود هم معنایی گزاره‌ای قائل شد؛ زیرا برای نمونه، می‌توان دید که میان دو فعل «خنداندن» و «به‌خنده‌آوردن» هم معنایی گزاره‌ای برقرار است و این دو جمله در رابطه استلزم معنایی با یکدیگر قرار دارند؛ بنابراین، در صورتی که یکی از این دو جمله صادق باشد، دیگری نیز صادق است و در صورتی که یکی کاذب باشد، دیگری نیز از ارزش کذب برخوردار خواهد بود. در نظر گرفتن هم معنایی گزاره‌ای میان این متناظرها مشروط بر آن است که این افعال با توجه به معانی مشترکشان هم معنی به شمار آیند و آن معنی یا معانی‌ای که وجه افتراق دو فعل به شمار می‌روند، مدنظر قرار نگیرد (ر.ک. ۳-۳).

#### ۴-۵. هممعنایی تحلیلی / توصیفی

همان‌گونه که در بخش ۴-۲ اشاره شد، هممعنایی تحلیلی با التفات به مؤلفه‌های معنایی تعریف می‌شود و درواقع با آنچه لاینز (۱۹۹۱-۹۷) زیر عنوان هممعنایی توصیفی معروف می‌کند، قابل مقایسه است و تا حد بسیاری همپوشانی دارد. از آنجا که در این نوع از هممعنایی، با توصیف معنایی یک واحد زبانی سروکار داریم و درواقع، این نوع هممعنایی میان یک واحد زبانی و عبارتی که توصیف آن بهشمار می‌رود، برقرار است، می‌توان دید که هممعنایی توصیفی میان فعل‌های ساده و متناظر صوری-معنایی مرکب آن‌ها برقرار می‌کند؛ برای نمونه، اگر فعلی مانند «هراسیدن» درنظر گرفته شود، می‌توان میان این فعل و فعل مرکب «هراس‌داشتن» که متناظر صوری-معنایی مرکب آن است، به وجود هممعنایی تحلیلی یا توصیفی قائل بود؛ زیرا متناظر صوری-معنایی مرکب آن، توصیفی برای این فعل ساده بهشمار می‌رود و از همین‌رو، از شفافیت معنایی بیشتری نسبت به متناظر ساده خود برخوردار است. بهیان دیگر، فعل مرکب «هراس‌داشتن» از نظر معنایی شفاف‌تر از فعل ساده «هراسیدن» است (ر.ک. ۳-۲) و می‌تواند توصیفی از معنی «هراسیدن» بهشمار رود. این توصیفی معنایی در چهارچوب معنی‌شناسی‌شناختی ملموس‌تر می‌نماید؛ یعنی «هراس» شیئی درنظر گرفته می‌شود که فرد هراسیده آن را نزد خود دارد. به عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان به دو فعل «رهیدن» و «رهایی یافتن» اشاره کرد و مدعی شد متناظر صوری-معنایی مرکب، یعنی «رهایی یافتن» توصیفی از معنی فعل ساده «رهیدن» به‌دست می‌دهد؛ به‌این‌ترتیب که رهایی پدیده‌ای ملموس درنظر گرفته می‌شود که فری فاقه آن، آن را می‌یابد.

#### ۵. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر کوششی معنی‌شناختی برای بررسی انواع هممعنایی میان فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهاي صوری-معنایی مرکب آن‌ها بود. به‌این‌منظور، نخست، طرز تلقی نگارنده از فعل ساده و مرکب توضیح داده شد و پس از بررسی اجمالی انواع روش‌های ساخت فعل مرکب از فعل ساده متناظر، درباره انواع هممعنایی میان فعل‌های ساده و مرکب توضیح داده شد و آشکار شد مراد از کاربرد اصطلاح متناظر صوری-معنایی چه بوده است. پس از آن انواع هممعنایی از نگاه معنی‌شناسانی تعریف شد که آرای آن‌ها از پراجراجعت‌رین

آرا در این زمینه بوده است. پس از مقایسه دیدگاه این زبان‌شناسان درباره مسئله هم معنایی، انواع هم معنایی میان فعلهای ساده زبان فارسی و متناظرهای صوری-معنایی مرکب آن‌ها تحلیل شد و نتیجه اینکه میان این افعال، هم معنایی مطلق و هم معنایی ضمنی دیده نشد. مهم‌ترین دلیل عدم وجود هم معنایی مطلق ایفای نقش‌های معنایی گوناگون افعال موربدرسی و درنتیجه، تعلق آن‌ها به گونه‌های زبانی مختلف درنظر گرفته شد. دلیل عدم مشاهده هم معنایی ضمنی میان آن‌ها، درنظرگرفته نشدن یک معنی نسبی و تخصیص آن معنی نسبی به دو فعل ساده و متناظر صوری-معنایی مرکب آن بود؛ اما هم معنایی تقریبی، هم معنایی بافت‌مقید، هم معنایی نسبی، هم معنایی تحلیلی و یا هم معنایی توصیفی و نیز هم معنایی گزاره‌ای از انواع هم معنایی بودند که میان فعلهای ساده زبان فارسی و متناظرهای صوری-معنایی مرکب آن‌ها برقرار بود.

دلایل برقراری هم معنایی تقریبی رفتار نحوی متفاوت افعال، به دلیل ویژگی‌های معنایی متفاوت آن‌ها و تفاوت در دامنه باهم‌آیی آن‌ها ذکر شد. وجود هم معنایی بافت‌مقید از آن رو میان متناظرهای موربدرسی درنظر گرفته شد که این افعال تنها در بافت‌های مشخصی می‌توانند معادل معنایی یکدیگر به شمار آیند که این امر، خود، دلیلی بر برقراری هم معنایی تقریبی میان آن‌ها بود. دلیل وجود هم معنایی نسبی میان افعال موربدرسی عدم تناظر یک‌به‌یک شمار معنای آن‌ها دانسته شد و ملاحظه شد که این عدم تناظر، سبب می‌شود با کاربرد یکی از افعال به جای دیگری، بافتی به وجود آید که بافتی مبهم به شمار آید؛ زیرا مشخص نخواهد بود کدامیک از معنای فعل به کاررفته در بافت مدنظر بوده است (ر.ک. ۳-۳). دلیل برقراری هم معنایی گزاره‌ای میان فعلهای ساده و متناظرهای صوری-معنایی مرکب آن‌ها به وجود آمدن استلزم معنایی میان جمله‌هایی بود که این متناظرهای در آن جمله‌ها به کاررفته بودند. در نهایت، از آنجا که متناظر صوری-معنایی مرکب فعل ساده، توصیفی از معنی آن، به ویژه در چهارچوب رویکرد شناختی به معنی، به دست می‌دهد، می‌توان به برقراری هم معنایی توصیفی نیز میان این متناظرهای قائل بود. همان‌گونه که در بخش ۵-۳ ملاحظه شد، هم معنایی تحلیلی تا حد بسیاری با هم معنایی توصیفی هم پوشانی دارد و از این‌رو میان افعال موربدرسی، هم معنایی توصیفی نیز برقرار است.

## ۶. پی‌نوشت‌ها

1. Gilbert Lazard
2. Ann K. S. Lambton
3. Gernot L. Windfuhr
4. Adele Goldberg
5. John Mace
6. Stefan Müller
7. semantic reduction
8. semantic increase
9. heavy verb (HV)
10. light verb
11. copula verb
12. context-dependent synonymy
13. analytical synonymy
14. implied synonymy
15. partial synonymy
16. near synonymy
17. absolute synonymy
18. semantic fields
19. descriptive synonymy
20. asymmetrical entailment
21. symmetrical
22. propositional synonymy
23. minimal
24. background
25. total synonymy
26. partial synonymy
27. value
28. colloquial range

## ۷. منابع

- انوری، حسن و دیگران (۱۳۸۱). فرهنگ سخن. ج ۸. چ ۱. تهران: سخن.
- پالمر، فرانک (۱۳۸۵). نگاهی تازه به معنی‌شناسی. ترجمه کورش صفوی. ج ۴. تهران: کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز).
- صفوی، کورش (۱۳۸۳). درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران: سوره مهر.
- ————— (۱۳۸۶). آشنایی با معنی‌شناسی. تهران: پژواک کیوان.

- ——— (۱۳۹۱). نوشه‌های پراکنده. دفتر اول: معنی‌شناسی. تهران: علمی.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۷۶).  *فعل بسیط فارسی و واژه‌سازی*. چ. ۱. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- عبدالکریمی، سپیده (۱۳۹۰). «مجھول‌سازی افعال مرکب فارسی از منظر معنایی و نظریه معنی‌شناسی مفهومی»، *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی (جستارهای زبانی)*. ۲. ش. ۲. صص ۱۷-۱.
- عموزاده، محمد و فاطمه بهرامی (۱۳۹۱). «ساخت افعال سبک براساس زبان‌شناسی شناختی»، *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی (جستارهای زبانی)*. ۳. ش. ۴. صص ۱۶۹-۱۹۱.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴).  *دستور زبان فارسی معاصر*. ترجمه مهستی بحرینی. تهران: هرمس.
- لاین، جان (۱۳۹۱).  *درآمدی بر معنی‌شناسی زبان*. ترجمه کورش صفوی. تهران: علمی.
- معین، محمد (۱۳۵۲).  *قره‌نگ فارسی*. چ. ۶. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸).  *قره‌نگ فارسی عامیانه*. چ. ۱. تهران: نیلوفر.

### References:

- Abdolkarimi, S. (1390). "Passivization of Persian compound verbs from a semantic point of view and the conceptual semantics theory". *Language Related Research*. No. 2. pp 1-17 [In Persian].
- Amoozadeh, M. & F. Bahrami (2012). "Construction of light verbs in terms of cognitive linguistics". *Language Related Research*. No. 4. pp 169-191. [In Persian].
- Anvari, Hassan et al. (2002). *Sokhan Dictionary*. 8 Vols. 1<sup>st</sup> Edition. Tehran: Sokhan [In Persian].
- Croft, W. & A. Cruse (2004). *Cognitive Linguistics*. 1<sup>st</sup> Editon. UK: Cambridge University Press.
- Cruse, A. (2004). *Meaning in Language*. 2<sup>nd</sup> Edition. UK: Oxford University Press.
- Lazard, G. (2005). *Contemporary Persian Grammar*. Translated by: Mahasti Bahreyni. Tehram: Hermes [In Persian].

- Löbner, S. (2002). *Understanding Semantics*. London: Arnold.
- Lyons, J. (2012). *Linguistic Semantics: An Introduction*. Translated by: Koorosh safavi. 1<sup>st</sup>. Edition. Tehran: Elmi [In Persian].
- Moin, M. (1974). *Persian Dictionary*. 6 Vols. Tehran: Amir Kabir [In Persian].
- Najafi, A. (1999). *Persian Colloquial Dictionary*. 1<sup>st</sup>. Edition. Tehran: Niloofar. [In Persian].
- Palmer, F. (2006). *Semantics: A New Outline*. Translated by: Koorosh Safavi. 4<sup>th</sup> Edition. Tehran: Maad [In Persian].
- Saeed, J. I. (2003). *Semantics*. 2<sup>nd</sup>. Edition. UK: Blackwell. Oxford.
- Safavi, K. (2004). *An Introduction to Semantics*. 2<sup>nd</sup> Edition. Tehran: Sooreye Mehr [In Persian].
- ----- (2007). *Getting Familiar with Semantics*. Tehran: Pedjvak-e Keyvan. [In Persian].
- ----- (2012). *Scattered Writings: 1<sup>st</sup>. Vol.: Semantics*. Tehran: Elmi [In Persian].
- Tabatabayi, A. (1997). *Simple Verb and Word Formation*. 1<sup>st</sup>. Edition. Tehran: Markaz-e Nashr-e Daneshgahi [In Persian].

## ۸ پیوست

فهرست فعلهای ساده فارسی و متناظرهای صوری - معنایی مرکب آن (برگرفته از  
فرهنگ سخن)

- ۱-آبیدن - آب دادن  
 ۲-آجیدن (آزدن / آژدن / آژنده) [فروبردن سوزن، نشتر و مانند آن در چیزی] - آجیده (دوزی) کردن  
 ۳-آراستن - آراسته کردن  
 ۴-آراماندن / آرامانیدن - آرام کردن / آرامش بخشیدن  
 ۵-آرمیدن / آرمیدن - آرامش یافتن / آرام گرفتن  
 ۶-آراییدن - آرایش کردن / آرایش دادن  
 ۷-آزاردن / آزردن - آزار دادن / آزار رساندن  
 ۸-آزمودن - آزمایش کردن / آزمون کردن  
 ۹-آساییدن / آسودن - آسایش یافتن  
 ۱۰-آشفتن (آشیبیدن) - آشفته کردن  
 ۱۱-آشوبانیدن (آشوبیدن / آشوردن / آشوفتن) - آشوب (بر پا) کردن  
 ۱۲-آشکاریدن - آشکار کردن  
 ۱۳-آغاریدن / آغاریدن [خیس کردن، مرتبط کردن] - آغار کردن  
 ۱۴-آغازیدن - آغاز کردن / آغاز نهادن (معادل آغاز کردن به کار می‌رود)  
 ۱۵-آغالیدن / آغالاندن [تحريك کردن] - آغال کردن  
 ۱۶-آغشتن - آغشته کردن  
 ۱۷-آکنده (آکنده) - آکنده کردن / آکنده ساختن  
 ۱۸-آکاهاندن / آکاهانیدن / آکاهیدن - آگاه کردن / آگاه ساختن  
 ۱۹-آکاهیدن / آکهیدن - آگاهی یافتن  
 ۲۰-آلاییدن / آلودن - آلوده کردن  
 ۲۱-آلودن - آلوده ساختن  
 ۲۲-آماردن / آماریدن - آمار گرفتن، آمارگیری کردن

- انگار کردن / انگار گرفتن  
- انگیختن - (بر)انگیخته کردن  
- انگیزانیدن [حرکت دادن و از جای جهانند  
اسب و مانند آن] (مرکب‌بان بادرفتار را به جانب  
آن طایفه انگیز داده، داخل آن سپاه گردید) - انگیز  
دادن
- انگیزیدن - انگیزه دادن  
- باختن [بازی کردن] - بازی کردن  
- بازیدن - بازی کردن
- بافتن - بافتگی کردن  
- بخاشاییدن - بخاشایش کردن  
- بخشودن [ترجم کردن] - بخشایش آوردن  
- بخشیدن - بخشش کردن / بخشندگی کردن
- برشتن - برشتہ کردن  
- برقیدن - برق زدن  
- بریدن - برش زدن / برش دادن  
- بستن [پیوند دادن، متصل کردن] - بند کردن
- بسیجیدن / پسیجیدن - بسیج کردن  
- بسیجیدن / پسیجیدن [آماده کردن] - بسیج  
داشت  
- بسیدن - بس کردن  
- بشولیدن [آشفته کردن، برهم زدن] - بشولیده  
کردن
- بشکلیدن - شکل دادن  
- بلعیدن - بلع داشتن  
- بندیدن - بند زدن  
- بوسیدن - بوسه زدن / بوسه کردن  
- بویاندن / بویانیدن - بو رساندن  
- بوییدن - بو کردن / بو کشیدن
- پاسیدن [لمس کردن] - پاس کردن  
- پالاییدن - پالایش کردن
- ۷۶- پالودن - پالوده کردن  
- ۷۷- پختن - پخت کردن (در مورد نان در  
نانوایی) / پختوپز کردن  
- ۷۸- پخسانیدن / پخسیدن [لاگر و ضعیف کردن  
از اندوه و رنج] - پخسان کردن  
- ۷۹- پخشیدن - پخش کردن  
- ۸۰- پذیرفتن - پذیرش کردن / پذرفت کردن  
(هرچه مقربان حضرت وسیلت می‌جستند، فایده  
نبود تا رودکی را پذرفتها کردند).  
- ۸۱- پراکندن / پراگندن - پراکنده کردن / پراکنده  
ساختن  
- ۸۲- پراندن / پرانیدن - پردادن  
- ۸۳- پرتابیدن - پرتاب کردن  
- ۸۴- پرداختن / پرداختن - پرداخت کردن  
- ۸۵- پردازیدن - پردازش کردن  
- ۸۶- پروردن / پروریدن - پرورده / پروریده  
ساختن / پروردن کردن / پرورش دادن  
- ۸۷- پروراندن - پرورش دادن  
- ۸۸- پرستیدن - پرستش کردن  
- ۸۹- پرسیدن - پرسش کردن  
- ۹۰- پریدن - پرش کردن  
- ۹۱- پرماسیدن (پرواسیدن) [لمس کردن / دست  
زدن] - پرماس کردن / پرواس کردن  
- ۹۲- پروراندن - پرورش دادن  
- ۹۳- پرهیختن / پرهیزیدن - پرهیز کردن  
- ۹۴- پریشیدن - پریشان کردن  
- ۹۵- پزاندن / پزانیدن - پختوپز کردن  
- ۹۶- پژمراندن - پژمرده کردن  
- ۹۷- پژمرانیدن - پژمریده کردن

- ۹۸- پژولاندن / پژولانیدن / پژولیدن [آشته کردن] - پژولیده کردن
- ۹۹- پژوهیدن - پژوهش کردن
- ۱۰۰- پسندیدن - پسند کردن
- ۱۰۱- پشنگیدن / پشنجیدن [پاشیدن و پراکنیدن] - پشنگ کردن / پشنگ زدن
- ۱۰۲- پشولاندن / پشولانیدن / پشوليiden - پشوليده کردن
- ۱۰۳- پفیدن - پف کردن
- ۱۰۴- پلاساندن - پلاسیده کردن
- ۱۰۵- پلقدیدن / پلغیدن - پلق (پلق) / پلغ (پلغ) زدن
- ۱۰۶- پناهیدن - پناه بردن
- ۱۰۷- پوزیدن - پوزش خواستن
- ۱۰۸- پوساندن / پوسانیدن - پوسیده کردن
- ۱۰۹- پوشیدن / پوشاندن / پوشانیدن [پنهان کردن] - پوشیده داشتن
- ۱۱۰- پویاندن / پویانیدن - پویه کردن
- ۱۱۱- پیچاندن / پیچانیدن - پیچ دادن
- ۱۱۲- پیچیدن [دشوار کردن] - پیچیده کردن
- ۱۱۳- پیراستن - پیراسته کردن
- ۱۱۴- پیراگنده کردن [پراکنده کردن] - پیراگنده کردن
- ۱۱۵- پیراییدن - پیرایش کردن
- ۱۱۶- پیشامدن - پیشامد کردن
- ۱۱۷- پیوستن - پیوست کردن
- ۱۱۸- پیونداندن / پیوندانیدن - پیوند کردن
- ۱۱۹- پیونیدن - پیوند دادن
- ۱۲۰- تاباندن / تاوانیدن / تابانیدن / تاوانیدن [به هم پیچیدن] - تاب دادن

آوردن	۱۴۵- جستن - جست زدن / جهش کردن
- خریدن - خرید کردن / خریداری کردن	۱۴۶- جفتیدن - جفت کردن
- خُریدن - خرخر کردن	۱۴۷- جنباندن / جنبانیدن - به جنبش (در) آوردن
- خستن - خسته کردن	۱۴۸- جنبیدن - جنب خوردن
- خشکاندن / خشکانیدن - خشک کردن / خشکیده کردن	۱۴۹- جنگیدن - جنگ کردن / جنگ آوردن / جنگ جستن
- خفتن (خفسیدن) - به خواب رفتن	۱۵۰- جوشاندن - جوش دادن / جوش آوردن / به جوشش آوردن
- خماندن / خمانیدن - خم کردن	۱۵۱- جوشیدن - جوش خوردن
- خموشیدن - خاموش ماندن	۱۵۲- جهاندن / جهانیدن - جهش دادن / به جهش آوردن
خنداندن / خندانیدن - به خنده آوردن / (به) خنده انداختن	۱۵۳- چهیدن - جهش کردن / جست زدن
- خواباندن / خوابانیدن (خوابنیدن) - خواب کردن	۱۵۴- چاییدن - چایمان کردن
- خوابیدن - (به) خواب رفتن	۱۵۵- چراندن / چرانیدن - (به) چرا بردن
- خواستن (خواهستن) - خواهش کردن / خواهش داشتن	۱۵۶- چرباندن / چربانیدن - چرب کردن
- خواندن [آواز خواندن] - خواندگی کردن	۱۵۷- چرتیدن - چرت زدن
- خوراندن - به خورد دادن	۱۵۸- چرخاندن / چرخانیدن - به چرخش در آوردن / چرخ دادن
- خیساندن - خیس کردن	۱۵۹- چرخیدن - چرخ زدن / چرخ خوردن
- درخشیدن - درخشن داشتن	۱۶۰- چریدن - چرا کردن / چره کردن (چره = آنچه چریده می‌شود)
- درنگیدن - درنگ کردن	۱۶۱- چروکاندن - چروک کردن / چروک دادن
- درویدن - درو کردن	۱۶۲- چروکیدن - چروک خوردن
- دزدیدن - دزدی کردن	۱۶۳- چزاندن / چزانیدن - چز دادن
- دوختن - دوخت زدن	۱۶۴- چکیدن - چکه کردن
- دویدن [فعالیت کردن، اقدام کردن برای انجام شدن کاری] - دوندگی کردن / دو زدن	۱۶۵- خاراندن / خارانیدن - خارش دادن
- دیریدن - دیر کردن	۱۶۶- خاریدن - خارش داشتن / خارش کردن
- راستاندن - راست کردن	۱۶۷- خراشاندن / خراشیدن (شکلیدن) - خراش دادن / خراشیده کردن
- رزمنیدن - رزم کردن	۱۶۸- خرامیدن - خرامان رفتن
- رسیدن (به امور) - رسیدگی کردن	۱۶۹- خروشاندن / خروشانیدن - به خروش
- رشتن - رشتہ کردن	
- رقصیدن - رقص کردن	

- ۱۹۵- رقصاندن / رقصانیدن - به رقص آوردن  
 ۱۹۶- رماندن / رمانیدن - رم دادن  
 ۱۹۷- رمیدن - رم کردن  
 ۱۹۸- رنجاندن / رنجانیدن - رنج دادن  
 ۱۹۹- رنجیدن - رنج بردن / رنج دیدن  
 ۲۰۰- رندیدن - رنده کردن  
 ۲۰۱- رواندن / روانیدن - روان کردن  
 ۲۰۲- روییدن - رویش یافتن  
 ۲۰۳- رهاندن / رهانیدن - رها کردن / رهایی  
 دادن / به رهایی رساندن / رهایی بخشیدن / رها  
 ساختن  
 ۲۰۴- رهیدن - رهایی یافتن  
 ۲۰۵- ریختن / ریزیدن - ریزش کردن  
 ۲۰۶- ریسیدن - ریسندگی کردن  
 ۲۰۷- زادن - زادی) کردن / زادوولد کردن  
 ۲۰۸- زاریدن - زار زدن / زاری کردن  
 ۲۰۹- زاییدن - زایمان کردن  
 ۲۱۰- ژولیدن - ژولیده کردن  
 ۲۱۱- ساختن / سازیدن [مدارا کردن] -  
 سازش کردن  
 ۲۱۲- ساختن / سازیدن - ساخت و ساز  
 کردن / ساخته کردن / سازندگی کردن  
 ۲۱۳- ساییدن - ساییده کردن  
 ۲۱۴- سپوختن / سپوزاندن / سپوزانیدن [امروز]  
 و فردا کردن، تأخیر کردن] - سپوز کردن  
 ۲۱۵- ستودن - ستایش کردن  
 ۲۱۶- ستوهاندن / ستوهانیدن - به ستوه آوردن  
 ۲۱۷- ستوهیدن - به ستوه آمدن  
 ۲۱۸- ستیزیدن - ستیز کردن / ستیز گرفتن  
 ۲۱۹- سراندن / سرانیدن - سر دادن  
 ۲۲۰- سرودن / سراییدن - سروده ساختن  
 ۲۲۱- سریدن - سرخوردن

- ۲۷۴- فهماندن / فهمانیدن - تفہیم کردن  
 ۲۷۵- فهمیدن (فهمستن) - فهم کردن  
 ۲۷۶- قاپیدن - قاپ زدن  
 ۲۷۷- قطبیدن - قطبیش داشتن  
 ۲۷۸- قلیدن - قل زدن  
 ۲۷۹- قیلوییدن - قیلوله کردن  
 ۲۸۰- کاویدن (کابیدن / کابانیدن) - کاوش کردن  
 ۲۸۱- کاستن / کاهاندن / کاهانیدن / کاهیدن - کاهش دادن  
 ۲۸۲- کراشیدن [آشته و پریشان کردن] - کراشیده کردن  
 ۲۸۳- کشاندن / کشانیدن - کشاندن کردن [کشیدن]  
 ۲۸۴- کشتن / کاشتن - کشت کردن  
 ۲۸۵- کشتن - کشش کردن / کشتار کردن  
 ۲۸۶- کشفتن [پراکندن] - کشفته کردن  
 ۲۸۷- کفیدن [شکافتن] - کفیده کردن  
 ۲۸۸- کوبیدن / کوتفتن - کوبیده / کوفته کردن  
 ۲۸۹- کوچاندن - کوچ دادن  
 ۲۹۰- کوچیدن - کوچ کردن  
 ۲۹۱- کوشیدن - کوشش کردن  
 ۲۹۲- گالیدن [فریاد زدن] - گال دادن / گال زدن  
 ۲۹۳- گداختن / گدازیدن - گداخته / گدازیده کردن  
 ۲۹۴- گذراندن / گذرانیدن - گذران کردن  
 ۲۹۵- گذراندن - گذر دادن  
 ۲۹۶- گذشتن - گذر کردن  
 ۲۹۷- گراییدن (گراهیدن) - گرایش داشتن  
 ۲۹۸- گرداندن / گردانیدن - (به) گردش بردن  
 ۲۹۸- گرداندن / گردانیدن - به گردش  
 (در) آوردن / گردش دادن  
 ۲۹۹- گردیدن - گشت زدن / گردش کردن
- ۲۴۷- شوتیدن - شوت زدن / شوت کردن  
 ۲۴۸- شنودن (شندن / شنفتن / شنیدن) - شنود کردن  
 ۲۴۹- شوراندن / شورانیدن - به شورش آوردن  
 ۲۵۰- شوریدن - شورش کردن  
 ۲۵۱- شیقتن - شیقته کردن  
 ۲۵۲- صافیدن - صاف کردن  
 ۲۵۳- صرفیدن - صرف داشتن / صرف کردن  
 ۲۵۴- طرازیدن - طرازیده کردن  
 ۲۵۵- طلبیدن - طلب کردن  
 ۲۵۶- غارتیدن - غارت کردن  
 ۲۵۷- غربیدن - غر زدن (غرنبیده‌ایم و دم زده‌ایم که با وی هم‌کلام نمی‌شویم)  
 ۲۵۸- غریدن - غرش کردن  
 ۲۵۹- غریویدن - غریو کردن / غریو داشتن  
 ۲۶۰- غلتاندن / غلتانیدن - غلت دادن  
 ۲۶۱- غلتیدن - غلت خوردن / غلت زدن  
 ۲۶۲- فتالیدن [پراکندن] - فتالیده کردن  
 ۲۶۳- فراختن - فراخ کردن  
 ۲۶۴- فرجامیدن - به فرجام رساندن  
 ۲۶۵- فرسودن / فرسوییدن - فرسوده کردن  
 ۲۶۶- فرمودن - فرمایش کردن  
 ۲۶۷- فروختن - فروش کردن  
 ۲۶۷- فروختن - به فروش رساندن  
 ۲۶۸- فرهیختن - فرهیخته کردن  
 ۲۶۹- فربیاندن / فربیانیدن - فربیب دادن  
 ۲۷۰- فربیبدن / فربیفتن (فرهیبدن / فرهیفتند) - فربیب دادن  
 ۲۷۱- فشاردن - فشار دادن  
 ۲۷۷- فشردن - فشرده کردن  
 ۲۷۷- فلسفیدن - فلسفة بافت

۳۲۶-لولیدن - لول زدن	۳۰۰-گریاندن / گریانیدن - به گریه آوردن / (به) گریه انداختن
۳۲۷-لهاندن / لهانیدن / لهیدن - له کردن / لهیده کردن	۳۰۱-گریختن - گریز کردن
۳۲۸-لیزاندن / لیزانیدن - لیز دادن	۳۰۲-گریزاندن / گریزانیدن - گریزان کردن
۳۲۹-لیزیدن - لیز خوردن	۳۰۳-گریزاندن / گریزانیدن - گریز دادن
۳۳۰-لیسیدن - لیس زدن	۳۰۴-گریستن / گریبیدن - گریه کردن
۳۳۱-ماساندن - ماسیده کردن	۳۰۵-گزیدن - گزینش کردن / گزیده کردن / گزین کردن
۳۳۲-مالاندن / مالانیدن / مالیدن - مالش کردن / مالش دادن	۳۰۶-گستراندن / گسترانیدن - گسترانیده کردن
۳۳۳-مائستن / مائیدن - مائستگی کردن / مائندگی داشتن	۳۰۷-گستردن / گستریدن - گسترده کردن
۳۳۴-مکیدن - مک زدن	۳۰۸-گستقتن - گستت دادن
۳۳۵-منگیدن - منگ کردن	۳۰۹-گسیلیدن - گسیل کردن / گسیل داشتن / گسیل دادن
۳۳۶-موبیدن - مویه کردن	۳۱۰-گشاپیدن / گشودن - گشوده کردن
۳۳۷-نازیدن - ناز کردن / ناز آوردن	۳۱۱-کشتن - گردش کردن
۳۳۸-نالیدن - ناله کردن / نالش کردن / ناله زدن / ناله کشیدن	۳۱۱-کشتن - گشت زدن
۳۳۹-نامیدن - نام نهادن / نام گذاشت	۳۱۲-کفتن - گفت زدن
۳۴۰-نثاردن - نثار کردن	۳۱۲-گمانیدن - گمان کردن / گمان بردن
۳۴۱-نشستن - نشست کردن (در مورد بخشی از ساختمان؛ مثلاً دیوار یا سقف)	۳۱۴-گوشیدن - گوش کردن
۳۴۲-نفریدن - نفرین کردن	۳۱۵-گجیدن - گچ خوردن
۳۴۳-نکوهیدن - نکوهش کردن	۳۱۶-لاسیدن - لاس زدن
۳۴۴-نگاریدن - نگارش کردن	۳۱۷-لافیدن - لاف زدن
۳۴۵-نکویستان [توجه کردن] - نگرش [توجه] کردن	۳۱۸-لخشناندن [لغزاندن] - به لخشن (در) آوردن
۳۴۶-نمایاندن / نمایانیدن / نماییدن - نمایان کردن	۳۱۹-لرزاندن / لرزانیدن - به لرزه (در) آوردن
۳۴۶-نمایاندن / نمایانیدن / نماییدن - نمایان دادن	۳۲۰-لرزیدن - به لرزه افتادن
۳۴۷-نمودن [آشکار کردن] - نمایان کردن	۳۲۱-لغزاندن / لغزانیدن - لغزان کردن / به لغزش انداختن
	۳۲۲-لقیدن - لق زدن / لق خوردن
	۳۲۳-لمیدن - لم دادن
	۳۲۴-لنجدیدن [با ناز راه رفتن] - لنجه رفتن
	۳۲۵-لنگیدن - لنگ زدن

- ۳۴۷- نمودن [اشاره کردن] – نمون [اشاره]  
کردن
- ۳۴۸- نواختن – نوازندگی کردن
- ۳۴۹- نوازیدن – نوازش کردن
- ۳۵۰- نوشیدن – نوش کردن
- ۳۵۱- نویden – نو کردن
- ۳۵۲- نهفتن – نهفته داشتن
- ۳۵۳- نیوشیدن [گوش کردن] – نیوشه کردن /  
شیوشیده داشتن
- ۳۵۴- وزاندن / وزانیدن – به وزش (در) آوردن
- ۳۵۵- وشتن [رقصیدن] – وشتن کردن [رقص  
کردن]
- ۳۵۶- ویراستن – ویرایش کردن
- ۳۵۷- هراساندن / هراسانیدن – هراسان کردن
- ۳۵۸- هراسیدن (سهمیدن) – هراس داشتن
- ۳۵۹- هواساندن / هواسانیدن [پژمراندن] –  
هواسیده کردن
- ۳۶۰- یابیدن / یافتن (یاویدن) – یافت کردن
- ۳۶۱- یارستان – یارایی داشتن
- ۳۶۲- ۱- یازیدن – یازش کردن  
۲- یازیدن – یاز کردن
- ۳۶۳- یونیدن – یونیده کردن / یونیده ساخت